

مروری بر زندگی حجت الاسلام والمسلمین محسن قرائتی، نخستین رئیس سازمان نهضت سوادآموزی به بهانه چهل و پنجمین سالروز تأسیس این سازمان

حوض وسط خیابان پاره شد. بچه‌های هد ف مشغول بازی بودند و در یک لحظه انگارده نفر توی سر شیخ پیچ می‌کردند که چه فرصتی برای بهتر از جا بلند شد، رفت فرچه‌ها و ایستاد اما حلقه نفق تصرفشان. شروع کرد با همان زبان شیرین. هر روایت کوتاه را با چاشنی شوخی و مزاح، تعریف کردن. بچه‌ها نتکان نمی‌خوردند. او اولین مامبری هایش را پیدا کرده بود و خیال داشت با وعده روایت‌های شیرین، ترهفته بچه‌ها همین جا برگردد و باین شرط که باید حلقه دوستانشان را بزرگ‌تر کنند. هفته‌ها آمد و رفت و محسن قرائتی درس‌های قرآن را، محصلی که خیلی مسجیدی درکشان آغاز کرد. در حلقه‌ای که خیلی زود آوازه‌اش به گوش اهالی رسانه رسید. تا جایی که رژیم بعدتر کرد به تویزیون بیايد، اما زیر بار نرفت. توی قاموش نمی‌گنجید برای طاغوت قدمی بردار حتی در پوشش آموزه‌های اسلامی. هر چیزی به وفتش اتفاق می‌افتاد. آن چنان که پس از انقلاب اسلامی، به تأیید امام^(ع) در قبال تویزیون ظاهر شد.

۷۸ سال در مسیر نور
سال ۱۳۵۸ بود که حضرت امام^(ع) خیلی کوتاه و صریح به اهالی تلویزیون پیغام داد: «باید باشد» منظور، محسن قرائتی بود. آن روزها میان مسئولان سازمان صداوسیما، هنوز

بغض شکسته زکریا

علینقی خان نشسته بود
جایی دورتر از جمعیت،
سرش را تکیه داده بود به
کجی و داشت با تسبیح،
رشته غصه‌هایش را یکی یکی
بالا و پایین می‌کرد. آدم‌ها با
لباس‌های احرام، لیبیک‌گوینان
او کنارش عبور می‌کردند، اما
لیبیک‌هایش را گرفته بود. هفت دور گردکوبه
چرخیده بود و حالا نشسته بود گوشه‌ای، دل
ویرانی داشت. ویران و مخروبه مثل تکیه‌های

و حالاکسی نبود دستی به غبار غصه هایش
بکشد. موهای سرش داشت یکی در میان
سفید می شد و هنوز اولادی نداشت که توی
دانش وسط بازار کاشان. مشغول بازی شود.
مرد خوش نامی بود. در خانه اش به روی
تمام مردم شهر باز بود. سال ها می آمدند
و می رفتند و مردم پای جلسات قرانت قرآن
خانه اش می نشستند. او مالو اکو ای که
پایله قند را بگیرد دستش و میان مهمانان
دور بگرداند. عجبگین بود و صدای شکستن
دلش میان زمزمه حجاج گم می شد. همانجا،
با همان حال استیصال، وقتی بغض امانش
را بریده بود. انگار با داستان زکریا پیر خدایم
خدا را گرفته باشد گفت: «ای که گفتی پیروان من
تا اجابتان کنم! اگر به من فرزندی بدهی،
نذر می کنم که به لطف و هدایت خودت، او
را مبلع قرآن و دینت کنم.» آن روز علینقی با
پشت دست اشک هایش را پاک کرد. از جا
بلند شد و همه چیز را به صاحب کعبه سپرد
غافل از آنکه سوز دلش از میان طواف حاجیان
بالا رفت و مدتی بعد مثل یازده قطره باران به
دامنش نشست. مجلس. اولین قطره بارانی
بود که کویر آرزوهای علینقی را سبز کرد.

نذری که ادا شد

محسن هنوز توی قنடைه مادرش بود که با
طنین جلسات قرائت قرآن خانه پدری به
خواب می‌رفت و با صدای صلوات جمعیت
از خواب بیدار می‌شد. علینقی نگاه به قدم
نورسیده‌اش می‌انداخت و بعد سری به آسمان
بالا می‌گرفت و برای چندمین بار به آن بالادستی
یادآوری می‌کرد که زیر قولش نمی‌زند. محسن
اما به سن درس و مدرسه که رسید، زیر بار
طلبگی نرفت. می‌خواست برود دبیرستان.
علینقی هرچه پدرانه سمت حوزه علمیه را


الہی مخلصان بہ محبت تو می نازند و عاشقان بہ سوی تو می تازند۔ کار ایشان تو بساز کہ دیگران نسازند۔ ایشان را تو نواز کہ دیگران ننوازند۔
 مناجات نامہ خواجہ عبد... انصاری

ششمین هفته

در بسته خبری این هفته به زیاد شدن قیمت ها، کم شدن صفرها و عوض شدن گوینده دیالوگ بعضی انتقادهای خواهیم پرداخت!

ریال از صفر شروع کند؟

این هفته، هفته خبرهای تکذیب شده بود. در همین راستا خبری درباره حذف سه چهار تا صفر از پول ملی منتشر شد که بعداً معلوم شد صحت این خبر در حد صفر بوده است. البته این نوع بد نیست چند تا صفر برداشته شود. اینکه ناگهان چهار رقم از رقم قرض و قسط‌هایمان کم شود خیلی جذاب است. همچنین رقم اختلاس‌ها به اندازه چهار رقم کم می‌شود و هضم میزان اختلاس برای ما تا اندازه زیادی آسان می‌شود. آن‌هایی که نجومی حقوق می‌گیرند تعداد رقم‌های حقوقشان اندازه حقوق یک درآمد فعلی ما می‌شود. این وسط فقط یک مشکل کوچولو وجود دارد و آن این است که قیمت هر چیزی را از فروشگاه‌ها بپرسی آن‌ها قیماً به این سؤال جواب می‌دهند: به ریال جدید یا به ریال قدیم؟

مثل تموم دنیا!

معاون اول دولت گفت: «افزایش قیمت ها جهانی است و چاره‌ای جز اصلاح قیمت ها نداریم.» البته اصلاح قیمت ها با اصلاح مو فرق دارد. در اصلاح مو موها کوتاه می شود ولی در اصلاح قیمت ها ارقام بلندتر می شود. نکته جالب هم اینجاست که ما در بحث قیمت ها نه تنها هیچ وقت از جهان عقب نمی مانیم بلکه گاهی خیلی هم جلو می زنیم. و افعا که این بقیه کشورهای جهان هم خیلی برای مسئولان کارگذاشت. اگر گفتند هوای خیلی سرد است و گاز ندارند، می توانند از پسرشان بگویند که در کاناداست و اتفاقا هوای کانادا خیلی سردتر از اینجاست. اگر گفتند قطار شهری و مترو خیلی شلوغ است بگویند، مگر این کلیب ها را ندیده‌اید که ملت نو ی هند روی سقف هم نشسته‌اند و درو پیورچه قطارها و اویزان شده‌اند! اگر از خاموشی های منظم که جدیداً خاموشی های غیرمنظم هم به آن اضافه شده